

مسئله «معاد و علوم جدید»: تبیین زندگی پس از مرگ

یحیی کبیر*

چکیده

لیندا بدم اشکالاتی را به امکان معاد وارد کرده است. او می‌گوید اشتراک اتم‌ها در بدن‌های مختلف و عدم ثبات بدن در طول حیات یک انسان، حاکی از آن است که معاد با بدن دنیایی صورت نخواهد گرفت. او معتقد است حتی در نظر گرفتن وجود روحی مجرد نیز نمی‌تواند وسیله مناسبی برای حل مشکل تشخیص انسان دنیوی و اخروی باشد. در این مقاله با توضیح معنای سوژه‌ای که در تعریف روح به کار می‌رود، اشکال بدم روشن می‌شود. همچنین با استفاده از روایات معصومین و نظر متکلمین اسلامی، مشکل این‌همانی بدن دنیوی و اخروی برطرف شده، اثبات می‌شود اعتقاد به معاد به هیچ وجه با عقل و علم ناسازگار نیست.

واژگان کلیدی

امکان معاد، بدن دنیوی، بدن اخروی، دوگانه انگاری، این‌همانی.

طرح مسئله

سؤال از سرنوشت انسان بعد از مرگ، یکی از اساسی‌ترین مشغولیت‌های فکری بشر بوده و هست. از آنجاکه محدوده تجربه انسان محدود به دنیاست، این سؤال از مبهم‌ترین سؤالات او شده، به هیچ طریق نتوانسته با اتکا به توانایی‌های خود به پاسخ آن دست یابد. در این میان، ادیان الهی با ارائه چشم‌اندازی از آینده بعد از مرگ، این سؤال جدی را پاسخ داده‌اند. انسان در برابر پاسخ دین تفکر کرد، گمان برد که بعضی از پاسخ‌های آن با عقل او ناسازگار است. هرچند این توهّمات با پاسخ انبیا رد می‌گردید، اما مسئله معاد و امکان آن همچنان در اندیشه بشر باقی مانده است. در عصر جدید نیز عده‌ای با تأثیر از دستاوردهای جدید علمی مدعی شده‌اند معادی که ادیان وعده داده‌اند، غیرممکن می‌نماید. با دقت در دلیل‌های این گروه مشخص می‌شود منشأ گفته آنها - مانند کفار عصر انبیا - دید محدود دنیابین آنهاست. در اینجا به بررسی نظرات یکی از مخالفان معاد می‌پردازیم. لیندا بدم¹ در مجموعه نوشته‌های خود سعی کرده نشان دهد پیشرفت علم، ادعای جهان پس از مرگ را بیش از پیش بعید کرده و مؤمنان را برای توجیه عقاید خود با مشکل روبرو نموده است. او در ابتدا با ورود به یک بحث جامعه‌شناختی می‌نویسد:

این یک تصور عمومی است که علم و دین متضادند و این نظریه با این واقعیت جامعه‌شناختی مورد تأیید است که متفکران پیش‌برنده و دانشمندان، به‌طور معناداری کمتر از گروه‌های دیگر اجتماعی به [حضرت] عیسی شبیه هستند. (badhem, 1996: 494)

او در ادامه، گفته خود را چنین تکمیل می‌نماید:

با وجود این، تعداد زیادی از دانشمندان و مخصوصاً فیزیک‌دانان مدعی‌اند که هیچ

1. Linda badhem.

نزاع حقیقی بین آنها و اعتقاد دینی‌شان وجود ندارد و خیلی از الهیون مسیحی هم از چنین ادعاهایی احساس آسودگی کرده‌اند. (Ibid)

با این حال، او معتقد است سکولاریسم همچنان بر عقاید دینی می‌تازد. ما در این مقاله سعی داریم به بررسی ایرادهایی که او به آموزه معاد وارد کرده است، بپردازیم و آنها را با توجه به تعالیم اسلامی نقد نماییم. بدم در ابتدای بحث خود، عباراتی از اعتقادنامه‌های شوراهای کلیسایی و بزرگان کلیسا را فرض می‌گیرد و سپس اشکالات خود را مطرح می‌نماید. از آنجاکه ما در این مقاله سعی خواهیم کرد اشکالات بدم را با توجه به اعتقادات اسلامی بررسی نماییم، در آغاز لازم است توجهی به نظر اسلام درباره چگونگی معاد داشته باشیم.

معاد در اسلام

اینکه طبق نظر اسلام، آیا وجود روح مجرد از ماده، و رستاخیز با همین بدن دنیایی از قطعیات است یا خیر، یکی از بحث‌برانگیزترین مسائل علم کلام است که با ورود بحث‌های عقلی به آن، مجموعه‌ای از مباحث فلسفی - کلامی را به وجود آورده است. از آنجاکه از آیات و روایات برداشت روشنی نمی‌توان داشت و نیز بسیاری از بزرگان در این باره اظهارنظرهای متناقضی کرده‌اند، نتیجه‌گیری در این مورد آسان نیست؛ برای مثال از آیه «... یبعث من فی القبور؛ (حج / 7) ... کسانی را که در قبور هستند، مبعوث می‌کند» چنین می‌توان استفاده کرد که چون بعثت از قبور صورت می‌گیرد، پس بعثت اشخاص با همان بدن دنیایی است. (مکارم شیرازی، 1374: 2 / 311) در مقابل نیز می‌توان از آیه «... قادر علی ان یخلق مثلهم...؛ (اسراء / 99) ... قادر است که مانند آنها را خلق کند» چنین استفاده کرد که مقصود از «مثلهم» بدن‌های آنهاست که شبیه بدن دنیایی آنهاست. (طباطبایی، 1417: 13 /

(210) البته مسئله روح واضح‌تر است؛ زیرا از آیات قرآن به راحتی فهمیده می‌شود که انسان غیر از جسم، روحی دارد که با مرگ جسم نمی‌میرد. هرچند در مورد مجردبودن کامل این روح نظرات متفاوتی داده شده است، اما آیاتی از قبیل «وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى...» (انعام / 60) و «قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ» (سجده / 11) به خوبی نشان‌دهنده جدایی‌پذیر بودن نفس انسان از بدن اوست.

با توجه به این مقدمه، اشکالات بدم را در تک‌انگاری و دوگانه‌انگاری و با فرض رستاخیز بدن دنیوی در آخرت بررسی می‌نماییم. البته باید توجه داشت که اعتقاد به معاد جسمانی الزاماً اعتقاد به رستاخیز بدن دنیایی را به دنبال نمی‌آورد.

رستاخیز با بدن دنیایی

بدم اشکال‌های خود را چنین آغاز می‌کند:

این مسئله وجود دارد که این بدن فقط به‌طور موقت از آن من است. من شبیه یک ماشین یا دستگاه مصنوعی نیستم که تمام اتم‌ها و مولکول‌هایش - به جز آنهایی که به دلیل آسیب‌دیدگی یا تعویض در تعمیر از بین می‌روند - در تمام دوره حیاتش دست‌نخورده باقی بماند؛ بلکه من یک نظام زیستی در تعادل دینامیکی با محیط خود هستم که در آن، دائماً موادی را با محیط تبادل می‌کنم. آن‌چنان‌که جی، دی، برنال¹ می‌نویسد: «شاید هیچ‌یک از ما بیش از تعداد کمی اتم که با آنها زندگی خود را شروع می‌کنیم، به همراه نداریم و احتمالاً در بزرگسالی هم بیشتر مواد بدنمان را طی چند ماه تغییر می‌دهیم». بنابراین ممکن است برای محسورشدن این بدن در قیامت یک اشتغال بسیار شدید برای اتم‌هایی که «من» را در لحظه مرگ تشکیل خواهند داد و به محیط برخواهند گشت و بی‌شک بخشی از افراد بی‌شمار دیگری خواهند شد، ایجاد شود. آگوستین بحث آدم‌خوارهایی را که باید بدنی را که خورده‌اند پس دهند، یک استثنا می‌داند؛ اما با

1. J.d.bernal.

در نظر گرفتن شناخت کنونی ما، به نظر می‌رسد اتم‌های مشترک، بیش از یک استثنا نقش داشته باشند. (badhem, 1996: 494)

اشکال دیگر بدم این است که اگر شخص با همان حالتی که از دنیا رفته، رستخیز شود، در همان لحظه باید دوباره فوراً از دنیا برود. او معتقد است هر نقضی که در دنیا باعث مرگ شخص شده، اکنون نیز در بدن او وجود دارد. بنابراین باید فوراً بمیرد. او در این باره می‌نویسد:

حتی اگر تمام اتم‌هایی که «من» را در زمان مرگ تشکیل می‌دهند، بتوانند بدون اینکه مردم دیگر را از بخش‌های اساسی بی‌بهره کنند، دوباره گردآوری شوند، بدنی که مجدد تشکیل یافته، دوباره سریعاً می‌میرد. برای اینکه آنچه سبب فساد سیستم‌های بدن من و در نتیجه، مرگ من می‌شود، در این حال نیز اگر بدن آن طور باشد که قبل از مرگ بوده است، دوباره حاصل می‌گردد. (Ibid)

در بسیاری از متون اسلامی از تفاوت بدن دنیایی و آخرتی خبر داده شده است؛ برای مثال، قرآن از عاقبت شخصی خبر می‌دهد که در دنیا بینا بوده، اما در آخرت نابینا شده است. (طه / 125) بدم از سستی اشکال خود آگاه است. از این رو در ادامه می‌گوید: «اما شاید بتوانیم با یک قید نسبتاً ساده، بر مشکل فائق آییم.»

بدم کم‌کم بحث را علمی‌تر پیش می‌برد و اشکال دیگر خود را که در حقیقت، برآمده از اشکالات قبلی است، بیان می‌کند:

بدن محشور شده، باید با بدنی که مرده و بخشی از آن بد کار کرده، اتحاد داشته باشد. ممکن است گفته شود ما در پذیرش دستگاه تلویزیون مان که بعد از خرابی سالم از تعمیرگاه برگشته، به عنوان همان تلویزیونی که ما برای تعمیر برده بودیم، هیچ مشکلی نداریم؛ اگرچه بعضی یا حتی چندین جزئیات جایگزین شده باشد؛ اما انسان‌ها دستگاه تلویزیون نیستند. ... در طی افزایش سن معمولاً بعضی کاستی‌ها در قدرت جسمی و ذهنی پدید می‌آید. آیا همه اینها نیز مرمت می‌شوند؟ یک بدن چقدر می‌تواند تغییر داشته باشد و در عین حال، همان شخص باشد؟ (bedhem: 1996: 495)

در اینجا مسئله مهمی مطرح می‌شود و آن اینکه چه ملاکی وجود دارد که تضمین‌کننده اتحاد دو بدن باشد؟

همان‌طور که این بحث در فرض یگانه‌انگاری انسان، مهم و مورد سؤال است، در فرض دوگانه‌انگاری نیز - در صورت اعتقاد به رستاخیز همین بدن دنیایی - مهم خواهد بود.

به هر حال، باید در هر دو فرض، ملاک ثابتی برای تشخیص بدن ارائه شود.

این همانی بدن

راه‌های مختلفی برای حل این مشکل ارائه شده، که در ذیل طرح و بررسی می‌شود:

نظریه ثبات ساختار بدن

بعضی معتقدند این ساختار و نقشه ژنتیکی، سلول‌های یک بدن است که به یک شخصیت شکل می‌دهد. بدم در توضیح این نظریه می‌گوید:

ممکن است همان‌طور که جان پل کینگورن¹ ادعا می‌کند، استدلال شود که همه این اشکال و جواب‌ها بی‌ربط هستند. ماده‌ای که در هر زمان، بدن ما را تشکیل می‌دهد، چیز مهمی نیست ... مهم آن مدلی است که مواد، آن را شکل می‌دهند. این همان چیزی است که دوام دارد و تکامل می‌یابد. بنابراین ما از تصور قدیمی قرون وسطایی دوباره جمع شدن بدن، از اجزای از هم پاشیده‌اش رها شده‌ایم. این سخت نیست که در شرایط کاملاً عادی، مدلی را تصور کنیم که در جهان دیگری دوباره به صورت بدن رستاخیز شده خلق می‌شود.

باید به این نکته توجه کنیم نظریه‌ای که در اینجا مطرح شد، دگرگونی خیلی مهمی ایجاد کرده است. نظریه قدیمی رستاخیز بدن، بقای شخصی را ضمانت می‌کرد؛ چون بدن رستاخیز شده به‌طور فیزیکی، با بدنی که در قبر قرار داده شده بود، اتحاد داشت و دوام فیزیکی ربط بین شخص مرده و شخص رستاخیز شده را فراهم می‌کرد؛ اما تعبیر پل کینگورن از رستاخیز، خلق مجدد یک مدل در جهانی

1. John .pol kinghorn.

دیگر است. این آغازی است برای انبوهی از مسائل فلسفی درباره مفهومی که در آن، خلق مجدد یک مدل مطابق با قبل، می‌تواند به عنوان بقای شخص مرده حساب شود. (badhem, 1996: 496)

بدم بعد از ارائه این نظر، اشکال‌های آن را بیان می‌نماید:

اگر نمونه مطابق با ما، قبل از مرگ خلق می‌شد، چه می‌گفتیم؟ آیا اگر می‌دانستم که کسی در اطراف است که تا وقتی موجود است به جای من زندگی را ادامه می‌دهد، با خوشحالی می‌مردم؟ آیا در فکر خود، نمونه مطابق با «من» را واقعاً خود «من» می‌دانم؟

بیا باید تصور کنیم علم به مرحله‌ای دست پیدا کرده که هر انسان بالغی می‌تواند از تعداد کمی از سلول‌هایش بازتولید شود؛ به طوری که شخص اصلی و کپی آن از نظر ژنتیکی یکسان باشند و شخص شبیه‌سازی شده، هرچه را که شخص اصلی می‌داند، بداند. می‌توانیم این کار را به این قصد انجام دهیم که به مجموع اندیشه‌های شخص اصلی - که از نظر فیزیکی ضعیف شده و حتی آنهایی که سالم هستند - بدنی برومند بدهیم. آیا هم‌اکنون شخص اصلی با اطمینان به اینکه دوباره زندگی خواهد کرد، می‌میرد؟ به نظر من او می‌تواند با علم به اینکه آثار زندگی‌اش ادامه می‌یابد و برنامه‌هایش با سپرده‌شدن ویژه به یک دنباله‌رو ادامه خواهد داشت، دوباره زنده شدن را احساس کند.

او همچنین می‌تواند به طور اختصاصی با کپی خود، احساس صمیمیت کند و عمیقاً نگران خوشبختی او باشد؛ اما هرگز خود او نمی‌شود. در نهایت، شخص اصلی می‌میرد و کپی او به جایش زندگی را ادامه می‌دهد. ملاحظه می‌کنید که شخص اصلی، خودش دوباره زندگی نمی‌کند، حتی اگر بیشتر مردم با این تصور که شخص دوم (کپی)، همان شخص اصلی است که دوباره جوان شده است، با او رفتار کنند. اگر این مفاهیم درست هستند، پس آنها تأیید می‌کنند که آنچه را که ما درباره ذات وجود هر کس می‌پنداریم، مدل آن شخص نیست. (Ibid, 497)

نظریه خلق مجدد

اشکال این نظریه روشن است. به همین دلیل، جان هیک¹ نظریه خلق مجدد خود را

1. John hick.

به صورت دیگری بیان کرده است. او در آثار خود، امکان معاد را با فرض اینکه بدن یک واحد روان - جسمانی^۱ است، بررسی کرده است. او سعی دارد با ارائه تصویری از رستاخیز، امکان دوباره زنده شدن انسان‌ها را با این فرض ثابت کند. هیک برای موجه نشان دادن رستاخیز با تصور اصالت جسم، تصویر خود را با عنوان نظریه خلق مجدد^۲ چنین ارائه می‌کند:

شخصی در لندن به طور ناگهانی ناپدید می‌شود و شخصی دقیقاً با همان خصوصیات به طور ناگهانی در نیویورک ظاهر می‌شود. چون این شخص تمام خصوصیات ذهنی و جسمی او را داراست، از هر فرض دیگری موجه‌تر به نظر می‌رسد که این شخص را همان شخص ناپدید شده بدانیم. (hick, 1996: 3 & 301; hasker, 2005: 454)

او معتقد است این فرض می‌تواند نمونه‌ای برای رستاخیز باشد. به همین دلیل، بهترین توجیه برای فرد رستاخیز شده این است که او را همان شخص فوت شده بدانیم. هیک با ارائه این مثال سعی کرده تا نشان دهد اگر در رستاخیز نیز شخصی با همین خصوصیات مادی و روانی که در دنیا داشت، خلق شود، چون این فرض که این دو موجود را یکی بدانیم از هر فرض دیگری موجه‌تر است، وقوع رستاخیز امکان خواهد داشت. اشکالی که در این فرض پیش می‌آید این است که، از آنجا که x_1 کاملاً مشابه با x است، خالق باید بتواند x_2 و x_3 کاملاً مشابه با x را هم خلق کند و همان‌طور که x_1 عین x است، x ‌های دیگر هم همان معیار را دارند؛ اما منطقاً فقط یک موجود می‌تواند دقیقاً همان x باشد. چون در این صورت x_2 و x_3 ، هر دو یک شخص به نام x هستند. بنابراین هر دو یکی هستند و این محال است. هیک به این اشکال توجه کرده، (hick, 1996: 459) این طور پاسخ می‌دهد:

-
1. Psychophysical unity.
 2. The Replica theory.

عدم امکان منطقی وجود دو شخص رستاخیز شده از X، دلیلی بر عدم امکان وجود یک شخص رستاخیز شده از X نمی‌باشد ... به عبارت دیگر، ما در جهانی هستیم که در آن تناقض وجود ندارد. پس اگر ما در جهانی هستیم که یک فرد می‌تواند بمیرد و در جای دیگری دوباره خلق شود، بنابراین ما در جهانی نیستیم که در آن فردی بتواند بمیرد و چندین فرد مانند او در جای دیگری دوباره خلق شوند [زیرا اینکه x_2 و x_3 عیناً همان X باشند، محال و متناقض است] اما این واقعیت دلیل بر این نیست که ما نمی‌توانیم در جهان اول [که در آن تناقض محال است] باشیم... (Ibid: 461)

در بررسی نظریه هیک باید به چند نکته اشاره کرد:

1. تعریف مشخصی از نظریه واحد روان‌فیزیکی ارائه نشده است. توضیح هیک از این نظریه به این صورت است که این واحد، تجزیه‌پذیر نیست و یگانه خودی که ما از آن شناخت پیدا می‌کنیم، خود تجربی است؛ همان که راه می‌رود، صحبت می‌کند، فعالیت می‌کند، می‌خواهد و ممکن است حدود 60 تا 80 سال زندگی کند و سپس بمیرد. او می‌گوید:

اعمال و خصوصیات ذهنی، با حالات، رفتار و خصوصیات رفتاری همین خود تجربی تحلیل می‌شود. وجود بشری به‌صورت سیستمی که قادر بر فعالیت پیشرفته‌ای است، توصیف می‌شود، که ما آن را به باهوش، حساس، خشمگین شونده، خوشحال شونده، محاسبه‌گر و شبیه اینها توصیف می‌کنیم. (Ibid: 452)

آنچه در نظریه هیک مهم و تعیین‌کننده است و به نظر می‌رسد او نیز در پی اثبات آن است، این است که اگر فرض کنیم حقیقت انسان به جسم بستگی دارد و روان او در اثر فیزیک بدنش به وجود آمده است، باز هم امکان رستاخیز بعد از نابود شدن بدن، فرض معقولی است. او نظریه خود را «خلق مجدد» انسان می‌نامد. (Ibid: 123)

2. آنچه در این نظریه مشخص نشده این است که آیا ملاک پیوستگی و این‌همانی، مواد موجود در بدن شخص است، یا مدل و الگویی که ساخت مواد بدن طبق آنها طرح‌ریزی شده است؟ در هر صورت، نیازمند تئوری مکمل خواهیم بود.

در فرض اول که ماده تشکیل دهنده شخص، عامل اصلی تداوم باشد، مسئله اشتراک مواد در انسان‌های مختلف مطرح است، که از زمان آگوستین به شبهه آکل و ماکول معروف بوده و در دیدگاه فلاسفه مسلمان و متکلمان، پاسخ‌هایی به آن داده شده است. در این باره در بخش‌های بعدی توضیح خواهیم داد.

در فرض دوم که چینی مواد تشکیل دهنده، واحد روانی - فیزیکی باشد، مشکل قابلیت خلق اشخاص متعدد از یک شخص پیش می‌آید؛ یعنی همان مشکلی که خود هیک به آن اشاره کرد. به هر حال، هیک در نظر خود باید عامل پیونددهنده انسان دنیوی و اخروی را که محل اصلی مورد بحث است، تبیین کند.

3. افزون بر اینکه خلق چند نفر از یک نفر، ناممکن است، نشان از عدم اتحاد اولین شخص خلق شده، با شخص از بین رفته نیز دارد. به عبارت دیگر، از آنجاکه در مثال هیک قابلیت تعدد وجود دارد، می‌توان نتیجه گرفت همان شخصی که بعد از نابودی شخص اصلی با خصوصیات جسمی و روانی او خلق می‌شود نیز با شخص اصلی، این‌همانی ندارد. به عبارت روشن‌تر، احتمال خلق چند نمونه دیگر، این‌همانی همه آنها - حتی اولین نمونه خلق شده - را با فرد اول دچار مشکل می‌کند. این نکات، نظریه هیک را در اثبات خلق مجدد به چالش می‌کشد و در بحث این‌همانی توضیح بیشتری را می‌طلبد.

نظریه متکلمین و روایات اسلامی

متکلمین اسلامی با ارائه نظریه‌ای که از روایات اهل بیت^ع برداشت شده است، این مشکل را حل کرده‌اند. علامه حلی در توضیح عبارت خواجه نصیر این طور مشکل را حل می‌کند:

ما می‌گوییم آنچه در معاد واجب است فقط رستخیز اجزای اصلی یا نفس مجرد به همراه اجزای اصلی است.

علامه به همین وسیله شبهه آکل و ماکول را نیز پاسخ می‌دهد و می‌گوید:

هر مکلفی اجزای اصلی‌ای دارد که ممکن نیست جزء اصلی شخص دیگری شود؛ بلکه اگر غذای کسی شود، از اجزای زائد اوست. از این رو وقتی رستخیز شود، اجزای اصلی همان‌طور که در ابتدا بوده تشکیل می‌گردد. این اجزا از اول عمر تا آخر عمر باقی خواهد بود. (حلی، 1416: 406)

با این بیان، مسئله‌ای در ثبات بدن انسان در دنیا و آخرت باقی نمی‌ماند. اشکالاتی که به دو نظریه قبلی وارد بود نیز در این بیان جایی ندارد. این نظریه برگرفته از روایاتی است که یک نمونه آن از این قرار است:

مرحوم کلینی و صدوق، هر دو این روایات را با سند معتبر نقل کرده‌اند:
از امام صادق × سؤال می‌شود آیا بدن مرده از بین می‌رود؟ حضرت می‌فرماید: بله، طوری که هیچ گوشت و استخوانی باقی نمی‌ماند، مگر طینتی که از آن خلق شده است؛ چون آن از بین نمی‌رود و در قبر باقی می‌ماند تا اینکه مانند خلقت اول، خلق شود. (صدوق، 1413: 251؛ کلینی، 1365: 191)

با توجه به اینکه ماده اصلی بدن انسان، یا به تعبیر روایت، طینت انسان، ممکن است بسیار کم‌اندازه باشد، نه مشکل اشتراک مواد در بدن‌های مختلف به آن راه خواهد یافت و نه امکان به‌وجود آمدن چند فرد از یک شخص، آن‌طور که در نظریه هیک مطرح شد. از طرف دیگر، این نظریه با اصول پزشکی جدید نیز که می‌گوید بعضی از سلول‌ها تا آخر عمر در بدن ثابت می‌مانند، سازگار می‌نماید.

با بحثی که در اینجا ارائه گردید، روشن شد حتی با فرض تک‌انگاری (فیزیکیالیسم) مشکلی در اشتراک مواد و نیز این‌همانی بدن دنیوی و اخروی اشخاص به وجود نمی‌آید.

روح، حل کننده تمام مشکلات معاد

بدم معتقد است اشکالاتی که عنوان کرده، باعث شده متکلمین ادیان الهی به فکر وارد کردن روح در بحث نفس‌شناسی بیفتند. هرچند که ما در بحث گذشته نشان دادیم بدون در نظر گرفتن روح، معاد مشکلی نخواهد داشت، اما اکنون در همراهی با بدم، ادامه بحث او را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

بدم معتقد است حتی اگر مثل دکارت بگوییم شخصیت اصلی من با ذهن من، یعنی موضوع تجربه آگاه من متحد است، باز اعتقاد به رستاخیز از اشکال این‌همانی رها نمی‌شود. او می‌گوید:

موضوع تجربه آگاه من به‌عنوان یک اصل پیوستگی، که در هر تغییری دوام یک شخص را تضمین می‌کند، قانع‌کننده نیست ... یک مشکل بزرگ درباره آگاهی از خود، ناپیوستگی و ناپایداریش است. جریان آگاهی من، یک جریان همیشه ثابت یا حتی همیشه حاضر - ولی متغیر - نیست. برای من در یک خواب بدون رؤیا یا حتی در هر حالتی که هوشیار نیستم، خودآگاهی وجود ندارد؛ درحالی که وقتی ذهن آگاه من موقتاً - به‌صورتی که گفته شد - از کار بایستد، من هنوز زنده‌ام. دیگر اینکه، این آگاهی از خود، همیشه در حال تغییر است. حالت درونی امروز من با هنگامی که در خردسالی بودم خیلی متفاوت است و اگر تا وقتی که پیرزن شوم زنده باشم، بدون شک موضوع تجربه آگاه من با نگاهی مرکب از یک خوشی غریب و یک دلتنگی نسبت به آن شخص چهل سال پیش، به گذشته خواهد نگریست. (badhem, 1996: 497 - 499)

او در ادامه با طرح مسئله شبیه‌سازی این مثال را می‌زند:

اگر از شخصی مثل جان 1 شخصی به اسم جان 2 دقیقاً منطبق با او شبیه‌سازی شود و هر آنچه از خاطرات و علوم در ذهن جان 1 وجود دارد به جان 2 نیز منتقل شود، آن دو در ظاهر، شبیه هم خواهند بود به‌طوری که نه آنها و نه ما بدون پیگیری پیشینه هر کدام نمی‌توانیم بگوییم کدام شخص جان 1 و کدام جان 2 است. (Ibid)

بدم از این مثال چنین نتیجه می‌گیرد:

موضوع تجربه آگاه من برای تضمین اینکه من همان شخصی هستم که مرده است، کافی نیست. به دلیل اینکه مثال شبیه‌سازی نشان داد که ممکن است جان 1 و جان 2 به‌طور یکسان باور داشته باشند که واقعاً همان شخص جان 1 هستند؛ درحالی‌که هر دو فقط به تجربه شخصی‌شان از خود به‌عنوان جان 1 تکیه کرده‌اند. در این صورت، فقط وقتی مسیر اتصال فیزیکی را پیگیری کنند، می‌توانند بدانند آیا حقیقتاً جان 1 بوده‌اند یا نه. (Ibid)

بدم با طرح این اشکال به دنبال بیان این نکته است که تجربه هر دو درباره خود دقیقاً مساوی با یکدیگر است؛ اما آنها یک شخص نیستند. بنابراین موضوع تجربه آگاه ما نمی‌تواند ملاک تشخیص یکسانی در فرد باشد. در نتیجه، وقتی که هیچ‌چیز برای برقراری اتصال بین شخص مرده و رستخیز شده وجود نداشته باشد، چگونه این رستخیز معقول خواهد بود؟

در واقع، بدم نفس را موضوع تجربه آگاه فرض نموده است و دیدگاه خود را درباره اینکه چنین نفسی ملاک این‌همانی باشد، این‌طور مطرح کرده است:

1. موضوع تجربه آگاه، پیوستگی دائمی ندارد.
2. موضوع تجربه آگاه، در حال تغییر است.
3. چون موضوع تجربه آگاه، قابلیت وجود یکسان را در دو شخص دارد، نمی‌تواند ملاک خوبی برای این‌همانی شخص باشد.

بررسی دیدگاه بدم

بدم به یک نکته مهم در تعریف خود توجه نکرده است و آن، موضوع^۱ یا فاعل^۲ است. دکارت نیز در تعریف خود از نفس یا ذهن، آن را «جوهر متفکر محض» می‌داند.

1. subject.

2. object.

(Bernard, 1972: 353؛ ژیلسون، 1373: 157) با توجه به معنای موضوع یا جوهری که محل حصول تجربه آگاه است، اشکالاتی که بدم وارد کرده، برطرف می‌گردد. اکنون به صورت جداگانه به هر سه مورد می‌پردازیم:

1. گسستی که در خواب یا هر حالت غیرهوشیار دیگری اتفاق می‌افتد، در آگاهی و تجربه این موضوع است، نه در اصل این موضوع. در حقیقت، ممکن است وجود موضوع با مشکلی روبرو نشده باشد. باید توجه داشت در این بحث فقط به امکان وجود چنین پیوستگی و ثباتی می‌پردازیم. بنابراین امکان پیوستگی چنین موضوع ثباتی حتی در هنگام خواب هم وجود دارد و همین مقدار برای رد استدلال بدم کافی است.

2. این امکان وجود دارد که اصل موضوع، ثابت باشد؛ اما نوع آگاهی، حالت تجربه کردن و قدرت فهم موضوع، متفاوت با قبل باشد. مسلماً دنیایی که بدم جوان تجربه می‌کند، با دنیایی که بدم پیر می‌بیند، متفاوت است. بدم پیر افزون بر تغییر توانایی‌هایش، اکنون جوانی خود را نیز به عنوان خاطره در ذهن خود دارد؛ اما محل حصول این فهم و درک از جوانی تا به حال تغییری نکرده است.

3. حل مشکل سوم نیز با توضیحات بالا روشن می‌شود. اینکه دو موضوع در موقعیت یکسانی از تجربه و آگاهی قرار بگیرند، کاملاً قابل فرض است. مثال شبیه‌سازی نشان می‌دهد که ممکن است علم به جایی برسد که افزون بر اینکه بدن دو نفس، دقیقاً هم‌مدل و با ژنتیک یکسان باشد، اخلاقیات، تمایلات و دانسته‌های دو نفس هم دقیقاً یکی باشد؛ اما چون فرض یک موضوع برای این دو نفس ممکن نیست، پیشرفت علم، در امکان وجود موضوع آگاه و تجربه‌کننده در شخص، هیچ خللی ایجاد نمی‌کند و از این جهت معاد دچار اشکالی نخواهد شد.

این مطلب با فرض تعریف بدم از نفس، به عنوان موضوع تجربه آگاه بود؛ اما از آنجاکه در بحث معاد، مسئله پاداش و جزا، یا به عبارت دیگر، نتیجه اعمال مهم‌تر است،

مناسب‌تر این است که توضیح ما از نفس طبق روش بدم «موضوع مختار آگاه» باشد؛ یعنی موجودی آگاه که خواسته‌هایی دارد و انتخاب‌هایی انجام می‌دهد و این انتخاب‌ها منسوب به او باقی می‌ماند. این توضیح از نفس، برای بیان ماهیت نفس در مواجهه با رستاخیز مناسب‌تر است.

همچنین اشکال بدم در مثال شبیه‌سازی، که ادعا کرد با دانسته‌های کاملاً یکسان، دو نفر دقیقاً یکی خواهند بود، به راحتی پاسخ داده می‌شود؛ چون با وجود تجربه‌ها و آگاهی‌های یکسان، انتخاب‌کننده‌ها متفاوت‌اند و اینجاست که تفاوت واقعی دو نفس بیشتر روشن می‌شود. به عبارت دیگر، تصور دو شخص با آگاهی‌های یکسان ممکن است و با مجزا بودن شخصیت این دو، منافاتی ندارد.

بنابراین آشکار شد که با فرض دوگانه‌انگاری قطعاً مشکلی در زمینه امکان معاد از نظر این‌همانی شخص باقی نمی‌ماند. همان‌طوری که هسکر - از فیلسوفان دین معاصر - به این مطلب اشاره دارد:

وقتی ما سؤال این‌همانی را با پافشاری بر نفوس جاودان مطرح می‌کنیم، نتیجه‌ای که می‌گیریم این است که هیچ مشکلی برای حل شدن باقی نمی‌ماند.
(hasker, 2005: 3)

نتیجه‌گیری

بدم سعی کرده است با استفاده از علوم جدید، از جمله بحث اشتراک اتم‌ها در بدن‌های مختلف و شبیه‌سازی، ثابت کند که آموزهٔ ادیان مبنی بر رستاخیز بدن‌های مردگان توجیه‌پذیر نیست؛ اما با دقت‌هایی که در منشأ اشکالات او شد و با کمک روایات معصومین، آشکار گردید که نه در فرض دوگانه‌انگاری و نه در فرض تک‌انگاری انسان - که هر دو فرض در نزد ادیان طرفدار دارند - اشکالی متوجه امکان معاد نخواهد شد و باور به معاد انسان‌ها حتی رستاخیز بدن دنیایی آنها - در هر دو فرض روح مجرد و

غیرمجرد - قابل خدشه نمی‌باشد؛ بلکه این عدم وقوع معاد است که از نظر عقلی مشکلاتی را به دنبال خواهد داشت، که توضیح آن مجال دیگری می‌طلبد.

منابع و مأخذ

1. قرآن کریم.
2. آشتیانی، سید جلال‌الدین، 1379، شرح بر زاد المسافر، تهران، امیرکبیر.
3. ژیلسون، اتین، 1373، نقد تفکر فلسفی غرب، ترجمه احمد احمدی، بی‌جا، حکمت، چ 4.
4. صدوق، 1413 ق، من لا یحضره الفقیه، ج 3، قم، جامعه.
5. طباطبائی، سید محمدحسین، 1417 ق، المیزان فی تفسیر القرآن، ج 13، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
6. حلی، 1416 ق، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، الطبعة السادسة.
7. کلینی، 1365، الکافی، ج 1، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
8. مکارم شیرازی، ناصر، 1374، تفسیر نمونه، ج 2، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
9. Badhem, Linda, 1996, *Problem with Account of life after Death*, philosophy of religion selected reading, Edited by Michael, Peterson and others, New York, oxford university press.
10. Bernard, Williams, 1972, *Descartes rene*, the encyclopedia of philosophy, paul Edwards, Macmillan.
11. Hasker, William, 2005, *afterlife*, Stanford encyclopedia of philosophy, firs published, plato. stanford.edu. / entries / afterlife.
12. Hick, john, 1990, *philosophy of religion*, prentice-hall, inc.
13. Hick, John, 1996, *Resurrection of the Person*, philosophy of religion selected readings, Edited by Michael, Peterson and others, New York, oxford university press.